

ایندرو مونتانی در ایتالیا روزنامه‌نگاری مشهور است و شهرتش بیشتر به دلیل محافظه‌کاری اوست. او در سال ۱۹۰۹ در شهر فلورانس متولد شده و از روزگار جوانی خبرنگار بوده و سال‌ها با روزنامه‌ی پرتیراژ «کوریره دلا سرا» همکاری داشته است. در سال ۱۹۷۳ سردبیری این نشریه به سوسیالیست‌ها واگذار شد و مونتانی فرار را بر قرار ترجیح داد. چندان طول نکشید که روزنامه‌ی جدیدی با عنوان «جورناله نوو» منتشر کرد و تا سال ۱۹۹۴ سردبیر آن بود، تا این که جناب برلوسکونی، نخست‌وزیر سابق ایتالیا و نمادی از سرمایه‌داران سیاست‌پیشه، امتیاز آن را خرید. تردیدی نبود که جناب برلوسکونی به این نشریه هم چون باشگاه فوتبال و دیگر دارایی‌های خود می‌نگریست و سردبیر هم نمی‌توانست خواست‌های رئیس جدید را برآورد. از این رو مونتانی روزنامه را واگذار و روزنامه جدیدی به اسم «لا وچه» تاسیس و منتشر کرد. از آن زمان به بعد گاهی سرمقاله‌هایی هم برای روزنامه‌ی «کوریره دلا سرا» می‌نویسد و به کار روزنامه‌نگاری خود ادامه می‌دهد.

دوست عزیزم، جناب علی‌عبداللهی درباره‌ی کتاب «به چه ایمان دارد آن که ایمان ندارد؟» شرحی را آورده‌اند. مقاله‌ی حاضر هم یکی از همان

نامه‌نگاری‌های این کتاب است. تردیدی نیست که این مقاله‌ها را باید با هم و به گونه‌ای پرسش و پاسخ پیوسته در نظر آورد و خواند، اما در هر حال خواندن یکی از این نامه‌ها شاید کمی از حال و هوای این مکاتبه‌ها را که امبرتو اکو در آن دخالت داشته است، به مخاطب منتقل کند.

از دوستان روزنامه‌ی «لیبرال» تشکر می‌کنم که از من دعوت کردند تا در بحث کاردینال مارتینی و امبرتو اکو شرکت کنم، هر چند این سپاس را با اندکی تردید بیان می‌کنم. من مخالفتی با اکو ندارم و حتی از برخی جنبه‌ها با او هم رأی و هم داستان هستم. اما فکر بحث با شخصیتی بزرگ و کلیسایی چون کاردینال مارتینی کمی برایم حیرت‌آور است. با این همه آن چه را در ذهن دارم، خالصانه تقدیم می‌کنم.

من هیچ مخالفتی با استدلال‌های جناب کاردینال ندارم. جان کلام گفته‌های ایشان هم به نظر من چنین می‌شود: آنانی که عقیده دارند، می‌توانند دین را به اندیشه‌ای اخلاقی، بدون اتکاء به ارزش‌های الهی تنزل دهند، هرگز قادر نخواهند بود مشکل و مسأله‌ی اصلی هستی خویش را حل کنند، زیرا اخلاق به هیچ روی مطلق نیست و قواعدی که اخلاق بر انسان‌ها تحمیل می‌کند، پیوسته نسبی است و باید هماهنگ با دگرگونی‌هایی باشد که با گذر زمان و تغییر مکان به زندگی انسان‌ها راه می‌یابد.

۲۷۴

چه کسی می‌تواند منکر این واقعیت شود؟ حتی این حقیر نیز چنین ادعایی ندارد و حتی رواقیون نیز الگوی رفتاری درستی برایش ارائه نکرده‌اند، از این رو باید این نسبت و به این ترتیب نارسایی آن را پذیرفت. این ویژگی میراث سنکا، فیلسوف بزرگ رواقی، بود و او را بر آن داشت که زندگی خود را خلاف آموزه‌های خویش شکل دهد و تنها در لحظه‌ی مرگ دوباره به آن‌ها رو آورد. بی‌تردید حرکت خلاف جهت ایمان، و بی‌اعتقادی او به اخلاق به این دلیل بوده که باورش مبتنی بر ارزشی الهی نبوده است، زیرا در این صورت این ارزش مطلق، جاوید و پذیرفتنی بود.

چه کسی می‌تواند انکار کند که بدون شیوه‌ی رفتاری خاص که والاترین شکل آن است و هیچ کس قدرت و دل انجام آن را ندارد، یعنی مصلوب شدن، مسیحیت جز همان «دارالعلم‌هایی» نمی‌شود که آن روزگاران در فلسطین پرشمار بودند و تنها هدف آن‌ها ایجاد تحولی اندک در کنیسه‌های خاک‌گرفته‌ی بیت‌المقدس بود؟ عالیجناب کاردینال، من نیز می‌دانم که در برابر شما با ایمانانی که سلاح ایمان بر کف دارید و این ایمان به خداوند، ما دیگرانی که در پی یافتن ایمانی هستیم و نمی‌توانیم بیاییم، زیان دیده هستیم. زیان دیدگانی که هیچ‌گاه قدرت کافی برای بدل به دیگری شدن را ندارند و نمی‌توانند زندگی خود را فدای دیگران کنند و حتی شاید نمی‌توانند در

برابر و سوسه‌های نرون نیز مقاومت کنند. اما آیا (این ایرادی را که من خود تکرار می‌کنم و با احترام در برابر جناب کاردینال مطرح می‌سازم) همین آگاهی از این زیان‌دیدی کافی است تا نور ایمان بر دل ما بتابد؟ یا شاید برای دستیابی به چنین هدفی به نیروی دیگر نیاز است؟

نیک می‌دانم که من در این جا به مساله‌ای خاص، یعنی همان مساله‌ی رحمت الهی اشاره می‌کنم و در شناخت آن هیچ گاه نمی‌توانم با جناب کاردینال مارتینی ادعای برابری کنم. اما ایشان بی‌شک موافق نظر من خواهند بود که این مشکل نه تنها فقیران و نیازمندان، بلکه خود مرا هم دستخوش تشویش می‌کند و همین نکته است که نه تنها جهان مسیحیت را در کل تقسیم می‌کند، بلکه در پنهان نیز حتی در مذهب کاتولیک نیز شکاف می‌اندازد، زیرا اولین کسانی که گفتند ایمان نوری است که پروردگار چون رحمت خویش بر دل کسانی می‌تاباند که نصایح بی‌چون و چرای الهی را بپذیرند، لو تر و کالوین نبودند، بلکه دو نفر از مهم‌ترین آباء کلیسا، یعنی پائولوس و آگوستین قدیس بودند، البته این درک من از متن نوشته‌های آن‌هاست که چون سایر مردم و بدون یاری جستن از تفسیرهای مثالهای دریافته‌ام.

اعتراف می‌کنم که من از بی‌ایمانی در رنجم، البته نه با ناامیدی گوریرو، پروتسولینی و جورجیو دلا ویدا (در این جا تنها از این چند معاصر خود نام بردم چون می‌خواستم نمونه‌هایی از معاصران خود ارائه دهم). اما چون می‌خواهم نتیجه‌گیری کنم، باید بگویم که در گذشته و هنوز هم آن ظلمی را حس می‌کنم که زندگی مرا بی‌مفهوم می‌کند. اگر قرار باشد بی‌آن که بدانم از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم و وظیفه‌ی من در این عالم چیست، زندگی کنم، بهتر بود که هرگز چشم به این دنیا نمی‌گشودم.

امیدوارم جناب کاردینال مارتینی این اعتراف مرا نوعی گستاخی ندانند و یا دست کم بدانند هدف از بیان این گفته‌ها، اعترافی به ورشکستگی من در زندگی است.

فوریه ۱۹۹۶

RECORDED BOOKS UNABRIDGED

UMBERTO ECCO BAUDOLINO

A NOVEL

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
انسانی
مجموعه انسانی

Narrated by
George Guidal

UNABRIDGED
ON 11 CASSETTES